

## پژوهشی نو در دلالت آیه «أوفوا بالعقود» بر اصل لزوم

محمد مهدی مقدادی \*

مهدی همتیان \*\*

سیده معصومه فاطمی \*\*\*

DOI: 10.22096/rc.2021.244798

[تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۱/۱۵ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۵/۲۵]

### چکیده

از آن جا که همه مذاهب اسلامی، قرآن کریم را به عنوان مهم ترین منبع دین مبین اسلام پذیرفته اند، اثبات یا عدم اثبات قرآنی بودن منشأ برخی از قواعد حقوقی می تواند تأثیر بسزایی در توجیه یا عدم توجیه آن قواعد میان حقوقدانان مسلمان داشته باشد و به نوعی جوامع اسلامی را به وحدت کلمه نزدیک تر گرداند. این پژوهش دلالت آیه «أوفوا بالعقود» را بر قاعده حقوقی «اصل لزوم» مورد بازنگری و تأمل مجدد قرار داده است. در این راستا ابتدا واژگان تشکیل دهنده آیه از حیث لغوی و اصطلاحی مورد بررسی قرار گرفته، سپس به بررسی ترکیب و هیئت آیه پرداخته شده است. پس از بررسی بیانات مفسران و فقها پیرامون آیه شریفه، ادله قول به دلالت و عدم دلالت آیه بر اصل لزوم نقل شده و مورد بررسی قرار گرفته و نشان داده شده است که آیه شریفه هیچ گونه دلالتی بر اصل لزوم ندارد.

**واژگان کلیدی:** فقه و قرآن؛ قواعد فقهی؛ اصل لزوم؛ فقه قراردادها.

۱. مانده: ۱.

Email: meghdadi@mofidu.ac.ir

Email: hemmat110@yahoo.com

Email: fatemi.m110@yahoo.com

\* دانشیار دپارتمان حقوق، دانشگاه مفید، قم، ایران.

\*\* دکترای قرآن و حقوق، جامعه المصطفی، قم ایران. «نویسنده مسئول»

\*\*\* دانش پژوه مقطع دکتری تفسیر تطبیقی، جامعه المصطفی، قم ایران.



### مقدمه

قرآن به عنوان تنها منبع مورد پذیرش همه مذاهب اسلامی، می‌تواند نقش بسزایی در اتحاد امت‌های مسلمان داشته باشد. استخراج قواعد حقوقی از قرآن کریم می‌تواند در انسجام و اتحاد قواعد حقوقی امت اسلامی و در نتیجه وحدت هر چه بیشتر آنان مؤثر باشد. البته در برخی موارد، به اشتباه برخی از قواعد حقوقی به قرآن نسبت داده شده که لازم است محققین قرآنی - حقوقی تمام تلاش خود را در این راستا به کار گیرند تا به اشتباه برخی از قواعد حقوقی که ممکن است دارای خطا باشند، به قرآن به عنوان وحی الهی که خطا در آن راه ندارد، نسبت داده نشود؛ زیرا می‌تواند باعث سست شدن عقاید مسلمانان شود.

اسلام که کامل‌ترین دین الهی است، برای همه شئون زندگی مادی و معنوی انسان برنامه دارد و این خود نشانه جامعیت این دین است. در امور مادی و دنیایی، یکی از مهم‌ترین شئون زندگی انسان، معاملات است؛ یعنی بشریت برای پیشبرد زندگی شخصی و اجتماعی خود نیاز به تعامل مادی با مردم دارد و از این رو اسلام عزیز از این احتیاج ضروری انسان غافل نشده و برای انجام درست آن برنامه دارد. در معاملات غالباً نظر اسلام امضایی است و امور صحیح معامله‌ای مردم را امضا نموده و به آن جنبه شرعی داده و البته برخی از امور غلط رایج در جامعه را نیز ممنوع کرده است. یکی از مواردی که شارع آن را امضا کرده، «اصل لزوم» است که قبل از اسلام نیز مردم برای ثبات و انجام معاملات به این اصل پایبند بوده‌اند. این که امضای این اصل عرفی، منشأ قرآنی دارد یا نه، سؤالی است که در این پژوهش به آن پرداخته شده است.

در این که آیه «أوفوا بالعقود» دلالت بر اصل لزوم دارد یا نه، میان فقها و مفسران اختلاف است. برخی (حلی، ۱۴۱۰، ۳/۱۴۹؛ فاضل آبی، ۱۴۱۷، ۲/۲۶۲؛ حلی، ۱۴۰۷، ۲/۳۷۳؛ کرکی، ۴۱۴، ۷/۳۱۳؛ رشتی، ۱۴۰۷، صص ۱۳-۱۹؛ همدانی، ۱۴۲۰، صص ۴۵۳؛ اراکی، ۱۴۱۵، ۱/۶۴؛ عاملی، ۱۴۱۱، ۲/۲۹۸). این آیه شریفه را دال بر اصل لزوم دانسته‌اند و به این آیه برای اثبات اصل لزوم تمسک نموده‌اند؛ اما عده‌ای دیگر (طوسی، ۱۳۸۷، ۶/۳۰۰ و ۶/۱۰۵ و بی تا، ۳/۴۱۴؛ حلی، ۱۴۱۳، ۶/۲۲، حائری، ۱۴۱۸، ۸/۲۱۵؛ نراقی، ۱۴۱۷، صص ۲۲؛ قمی، ۱۴۱۳، ۲/۴۱؛ خمینی، ۱۴۱۸، ۱/۹۱ و ۳۷؛ کیه‌راسی، ۱۴۱۵، ۳/۰۷) معتقدند که اصل لزوم، از آیه شریفه برداشت نمی‌شود و برای اثبات آن از ادله دیگری بهره برده‌اند.

این پژوهش از پنج بخش اصلی تشکیل شده که به ترتیب الفبا نام‌گذاری شده است. در بخش اول به مفهوم‌شناسی واژگان مهم مرتبط با موضوع همچون عقد، عهد، اصل و لزوم پرداخته شده است. در بخش دوم، برداشت مفسران و فقها از مدلول آیه شریفه در سه تقریر

پژوهشی نو در دلالت آیه «أوفوا بالعقود» بر اصل لزوم / مقدادی، همتیان و فاطمی ۲۲۵

بیان شده و در بخش‌های سوم، چهارم و پنجم، به بررسی شمول یا عدم شمول آیه بر عقود مستحدثه، عقود مشکوکه و عقود لازم و جایزه پرداخته شده و در بخش پایانی نظر نگارنده بیان شده است.

## الف) مفهوم‌شناسی

### ۱. بررسی مفهوم «عقود»

«عقود» جمع عقد است که در لغت به معنای گره زدن و بستن و محکم کردن چیزی است. «عقد الرب» یعنی رب سفت شد. (حمیری، ۱۴۲۰، ۷ / ۴۶۷۱؛ جوهری، ۱۴۱۰، ۲ / ۵۱۰)

واژه «عقد» بر ابرام، وثوق و محکم بستن دلالت می‌کند. (ابن فارس، ۱۴۰۴: ۴ / ۸۶) عقد نقیض «حل» است. عقد به معنای عهد و جمع آن «عقود» است. عقد مستحکم‌ترین و استوارترین عهدهاست. (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۳ / ۲۹۷)

عقد جمع کردن دو طرف چیزی است و در اجسام سخت به کار می‌رود، مانند عقد الحبل و در معانی اعتباری همانند بیع، عهد و امثال اینها نیز به کار رفته است. (اصفهانی، ۱۴۱۲ق: ۵۷۶) عقد به معنای عهد (اصفهانی، ۱۴۱۲ق: ۵۷۶) و معاقد به معنای معااهده است. (جوهری، ۱۴۱۰: ۲ / ۵۱۰) بنابراین، معنای عقد به عهد میان لغویون رایج است؛ پس لازم است معنای عهد و رابطه عقد و عهد نیز مورد بررسی قرار گیرد.

### ۲. بررسی مفهوم «عهد»

حاصل کاوش در کتب لغت این است که واژه «عهد» نیز همانند عقد، شدت و استحکام را می‌رساند. عهد به معنای میثاق، یمین (صحاح، ذیل ماده «عهد») و هر آنچه حفظ و مراعات آن لازم است (مفردات، ذیل ماده «عهد») به کار می‌رود یا به گفته ابوهیثم، عهد آن میثاقی است که فرد با طرف قرارش محکم کرده (تاج العروس، ذیل ماده «عهد») یا بدان ملتزم شده است. (التحقیق، ذیل ماده «عهد») از اقوال لغویون (ابن فارس، ۱۴۰۴: ۴ / ۱۶۷؛ اصفهانی: ۵۹۱؛ واسطی زبیدی: ۵ / ۱۴۴) پیرامون ماده «عهد» می‌توان فهمید که نوعی التزام و لزوم حفظ در موضوع له عهد وجود دارد؛ یعنی آن قراری عهد است که حفظش لازم باشد.

---

۱. «العین و الهاء و الدال أصل هذا الباب عندنا دالٌّ على معنى واحد، قد أوماً إليه الخليل. قال: أصله الاحتفاظ بالشيء و إحداث العهد به. و الذي ذكره من الاحتفاظ هو المعنى الذي يرجع إليه فروع الباب. فمن ذلك قولهم عهد الرجل يعهد عهداً، و هو من الوصية. و إنما سميت بذلك لأن العهد مما ينبغى الاحتفاظ به». «العهد: حفظ الشيء و مراعاته حالاً بعد حال، و سمي الموثق الذي يلزم مراعاته عهداً». «و العهد: الحفظ و رعایة الحُرْمَةِ».

به نظر می‌رسد تقارب معنایی بین معنای عقد و عهد بدین دلیل باشد که هر عقدی به نوعی ایجاد کننده التزام و تعهد است. به عبارت دیگر، در هر عقدی، عهدی وجود دارد و انسان با ایجاد یک عقد، در واقع یک عهد را ایجاد نموده است.

### ۳. رابطه عقد و عهد

در بیان ارتباط عقد و عهد سه نظر وجود دارد:

۱. عهد اخص از عقد است، یعنی هر عهدی عقد است، ولی هر عقدی عهد نیست؛
۲. عقد اخص از عهد است، یعنی هر عقدی عهد است، اما هر عهدی عقد نیست؛ ۳. عام و خاص من وجه، یعنی نقطه اشتراک و نقاط افتراقی بین آنها وجود دارد.

از طرفداران نظر اول می‌توان علامه طبرسی<sup>۱</sup> را نام برد. ایشان در «مجمع البیان» در بیان تفاوت عقد و عهد معتقد است: «در عقد معنای استیثاق و شدت نهفته است و همواره دوطرفی است؛ در حالی که عهد گاهی با یک نفر نیز محقق می‌شود... هر عهدی عقد است، ولی هر عقدی عهد نیست.» (طبرسی، ۱۳۷۲: ۳ / ۲۳۲) به نظر می‌رسد دیگرانی هم که چنین نظری را برگزیده‌اند (طریحی، ۱۳۷۵: ۳ / ۱۰۳؛ راوندی، ۱۴۰۵: ۱ / ۱۹۶؛ فضل‌الله، ۱۴۱۹: ۸ / ۱۰) به تأثیر از «مجمع البیان» بوده است. می‌توان گفت در بیان ایشان نوعی تهافت دیده می‌شود. ایشان از طرفی معنای عقد را به شدت و استیثاق و دوطرفه بودن مقید کرده، ولی نتیجه‌ای ناسازگار گرفته است که باعث تعجب برخی از فقها نیز شده است. امام خمینی (ره) نظر صاحب مجمع را در اعم دانستن عقد از عهد، اشتباهی عجیب دانسته است که با فرمایش خود ایشان در تعریف عقد و عهد نمی‌سازد. (امام خمینی، ۱۴۲۱: ۱ / ۱۰۴)

مرحوم اصفهانی در حاشیه مکاسب به نوعی سخن صاحب مجمع را توجیه کرده است. ایشان بین معنای لغوی و اصطلاحی عقد و عهد تفاوت گذاشته و معتقد است که رابطه بین معنای لغوی عقد و عهد، اعم بودن عقد از عهد است؛ اما در معنای اصطلاحی، عهد اعم از عقد است<sup>۲</sup> (اصفهانی، ۱۴۱۸: ۱ / ۱۴۴)؛ چون عقد در لغت به معنای «ربط شیء به شیء» است؛ بنابراین مثلاً «عقد الحبل» داریم، ولی «عهد الحبل» نداریم. به عبارت دیگر، در عقد الحبل عهد صدق

۱. «الفرق بین العقد و العهد أن العقد فيه معنى الاستيثاق و الشد و لا يكون إلا بين متعاقدين و العهد قد ينفرد به الواحد فكل عهد عقد و لا يكون كل عقد عهدا و أصله عقد الشيء بغيره و هو وصله به كما يعقد الحبل».

۲. «أن الأمر بحسب اللغة على العكس مما عليه الاصطلاح، فإن العهد بحسب مفهومه اللغوي لا يخلو عن ارتباط بالإضافة إلى ما تعلق به القرار دون العقد بحسب مفهومه اللغوي، فإنه يعم العهد و غيره، فكل عهد عقد لغة و لا عكس، و أما اصطلاحاً فكل عقد عهد و لا عكس».

پژوهشی نو در دلالت آیه «أوفوا بالعقود» بر اصل لزوم / مقدادی، همتیان و فاطمی ۲۲۷

نمی‌کند، پس عقد هست، ولی عهد نیست؛ ولی عقد در معنای اصطلاحی اخص از عهد است؛ زیرا عقد ارتباط دو قرار است، ولی عهد مطلق ارتباط است هرچند یک طرفه باشد.

قائلین به نظر دوم (اردبیلی، بی تا: ۴۶۲؛ گیلانی، ۱۴۲۷: ۱ / ۶۶۹؛ حائری، ۱۳۹۶: ۵۴۴؛ مامقانی، ۱۳۱۶: ۲ / ۲۴۲) معتقدند که عهد اعم از عقد است و از قائلین به نظر سوم یعنی ارتباط من وجه (عهد و عقد) می‌توان آقای علیدوست را نام برد. (علیدوست، ۱۳۹۵: ۵۵)

#### ۴. بررسی و اندیشه مختار

در توجیه قول اول می‌توان گفت: صاحب این قول، به معنای لغوی عقد و عهد نظر داشته است. این از عبارت علامه طبرسی در بیان اعمیت عقد نسبت به عهد که به معنای لغوی عقد اشاره داشته، فهمیده می‌شود و در توجیه قول دوم که عهد را اعم دانسته، می‌توان گفت معتقدان این قول، احتمالاً به معنای اصطلاحی عقد و عهد نظر داشته و معنای عقد و عهد را در امور تکوینی و اعتباری لحاظ کرده‌اند و به همین سبب است که می‌گویند: «عقد الحبل» داریم، ولی «عهد الحبل» نداریم.

اما قول سوم به نظر صحیح نمی‌رسد؛ زیرا می‌گوید: وجوه افتراق عقد و عهد این است که: ۱. عقد الحبل داریم، ولی عهد الحبل نداریم؛ ۲. عهد انسان با خدا داریم، ولی عقد انسان با خدا نداریم. درباره وجه افتراق اول باید بگوییم که اگر به معنای اصطلاحی عقد و عهد در دایره تکوین و اعتبار بنگریم، این وجه درست است؛ اما وجه افتراق دوم درست نیست و شاهدش هم به کار رفتن واژه «عقد» در عقد انسان با خداست و این که برخی از مفسران و فقها از عبارت «عقد مع الله» استفاده کرده‌اند، (قشیری، ۲۰۰۰م، ۲ / ص ۴۸؛ کیاهراسی، ۱۴۰۵، ۳ / ۹؛ حقی برسوی، بی تا، ۲۰ / ۹، شهید ثانی، ۱۴۱۰، ۳ / ۴۵) شاهدهی است بر این که وجه افتراق دوم درست نیست.

به نظر نویسندگان این مقاله، رابطه عقد و عهد در امور اعتباری همانند یمین، بیع و...، تساوی است و دو گزاره «کل عقد عهد» و «کل عقد عهد» درست شمرده می‌شود؛ زیرا همان‌طور که در معنای لغوی عقد و عهد دیدیم، لزوم و التزام در معنای هر دو واژه وجود دارد. از سوی دیگر، دوطرفه بودن قرار نیز در هر دو لازم است؛ اگرچه مثلاً شخصی که با خودش عهد می‌بندد، در ظاهر یک نفر است، اما به لحاظ اعتبار، این عهد نیز دوطرفه است؛ زیرا معنای بستن، با یک نفر حاصل نمی‌شود و حتماً دو طرف می‌خواهد.

#### ۵. عقد در اصطلاح فقها و مفسران

معنای گره زدن و جمع شدن میان دو چیز، به گونه‌ای که جدا شدن آن‌ها از یکدیگر سخت باشد، معنایی است که مفسران و فقها نیز به آن اشاره کرده‌اند. به عبارت دیگر، اینان نیز معنای شدت،

ابرام و غلظت را در عقد دیده‌اند<sup>۱</sup>. (طباطبائی، ۱۴۱۷: ۵ / ۱۵۷؛ فخر رازی، ۱۴۲۰: ۱۱ / ۲۷۶؛ بیضاوی، ۱۴۱۸: ۲ / ۱۱۳؛ کاظمی، ۱۳۶۵: ۳ / ۸۷؛ گیلانی، ۱۴۲۷: ۱ / ۴۵۸؛ نجفی، ۱۴۲۲: ۱) عده‌ای نیز عقد را به معنای عهد مؤکد و موثق دانسته‌اند (طبرسی، ۱۳۷۲: ۳ / ۲۳۲؛ بیضاوی، ۱۴۱۸: ۱ / ۳۸۹؛ نراقی، ۱۴۱۷: ۱۰؛ خویی، بی تا: ۲ / ۱۴۲؛ اردبیلی، بی تا: ۱ / ۴۶۲؛ زمخشری، ۱۴۱۷: ۱ / ۶۰۰) که به سبب نزدیک بودن معنای عقد و عهد این گونه معنا کرده‌اند.

حاصل این است که هم لغویان و هم مفسران و فقها معنای شدت و استحکام را در عقد لحاظ کرده‌اند؛ اگرچه برخی نیز در وجود شدت و استحکام در معنای عقد اختلاف دارند. (امام خمینی، البیع، ۱۰۶-۱۰۷) برخی نیز هر نوع پیمان و وعده را هر چند که یک طرفه باشد و محکم و همراه شدت هم نباشد، عهد دانسته و تحت شمول آیه شریفه برده‌اند، که البته به وسیله دلیل مخصوص از شمول آیه خارج شده‌اند. (شیرازی، ۱۴۲۷: ۳ / ۱۴۹)

## ۶- مفهوم اصل لزوم

### ۱-۶. معنای اصل

این که گفته می‌شود «الأصل فی العقود، اللزوم» یعنی چه؟ شیخ انصاری (انصاری، ۱۴۱۵: ۵ / ۱۷) چهار معنا از اصل را که مستفاد از کلام فقها می‌باشد بیان کرده است:

۱. اصل به معنای راجح و غالب، یعنی غالب عقود لازم هستند. این نظریه محقق کرکی (کرکی، ۱۴۱۴: ۴ / ۲۸۲) است که شیخ آن را نقد کرده است.

۲. به معنای قاعده برآمده از عمومات آیات و روایات چون «أوفوا بالعقود» و... (عاملی، ۱۴۱۶: ۳ / ۳۲)

۳. مراد از اصل، معنای لغوی آن یعنی پایه و اساس است و این که گفته می‌شود اصل در بیع لزوم است، یعنی عرف، بیع را بر پایه لزوم و غیر قابل فسخ بودن بنا کرده است. (تبریزی، ۱۳۷۵: ۴۰۶)

۴. اصل به معنای استصحاب؛ یعنی وقتی عقدی انجام می‌شود، اثری بر آن بار می‌شود که هنگام شک در بقای اثر آن عقد، آن اثر را استصحاب می‌کنیم. (حلی، ۱۴۱۴: ۱ / ۵۱۵)

در این پژوهش اصل لزوم بر پایه معنای دوم بررسی شده است؛ یعنی اصلی مراد است که از آیات و روایات به دست آمده است.

---

۱. «العقود جمع عقد و هو شد أحد شیینین بالآخر نوع شد یصعب معه انفصال أحدهما عن الآخر». (طباطبائی، المیزان، ۱۵۷/۵) دیگران هم نزدیک به این مضمون را بیان کرده‌اند که در بالا ارجاع داده شده است.  
۲. «يمكن أن يكون مراده من قوله: "عقد الحبل و البيع و العهد يعقده: شده" هو مطلق الربط الخاص، لا تشديده و توثيقه، فتأمل. و بالجملة: الظاهر أنه ليس في المعنى الحقيقي من العقد اعتبار التوكيد و التوثيق».

## ۶-۲. معنای لزوم

معنای لزوم، از جمله مباحثی است که ما را در فهم مطلب یاری می‌دهد. اهل لغت «لزوم» را ثبات و دوام معنا کرده‌اند. (فیومی، بی‌تا: ۲ / ۵۵۲) لزوم مصدر «ل ز م» است که به معنای مصاحبت و انضمام حتمی و دائمی چیزی با چیز دیگر است. (مصطفوی، ۱۴۰۲: ۱۸۷ / ۱۰) بیشتر فقها نیز لزوم را در همان معنای لغوی به کار برده‌اند و از آن ثبوت و وجوب اراده کرده‌اند (صدر، ۱۴۲۰: ۳ / ۳۰۱؛ خلخالی، ۱۴۲۷: ۱۹۱) و این یعنی هنگامی که در معامله و قراری، طرفین متعهد به چیزی شدند، باید نسبت به تعهدشان ثابت و پایدار بمانند و فسخ یک طرفه هر کدام از آن‌ها مؤثر نیست و معامله را بر هم نمی‌زند. این بیان به نوعی در کلام مرحوم نائینی متبلور است.<sup>۱</sup> (نائینی، ۱۴۱۳: ۱ / ۱۸۴)

## ۶-۳. معنای لزوم در متون فقهی

فقها لزوم را باقی ماندن بر آثار عقد<sup>۲</sup> (نجفی، ۱۴۰۴: ۲۳ / ۳) و وجوب التزام به آثار عقد<sup>۳</sup> (حلی، ۱۳۸۷: ۳ / ۶۷) و عدم رفع ید از آثار عقد بدون دلیل شرعی<sup>۴</sup> (مراغی، ۱۴۱۷: ۲ / ۳۶) و نهایتاً به بی‌نتیجه بودن فسخ یک طرفه عقد<sup>۵</sup> (انصاری، ۱۴۱۵: ۵ / ۱۸) معنا کرده‌اند.

## ۷. عقد لازم و جایز

«عقد لازم عقدی است که تا دلیل خارجی بر فسخ آن نباشد، غیر قابل فسخ و نقض می‌باشد. عقد جایز عقدی است که ذاتاً قابلیت فسخ شدن توسط طرفین عقد را دارد.» (صدر، ۱۴۲۰: ۳ / ۳۰۱)

عقد لازم در دانش حقوق نیز شبیه این مضمون، چنین تعریف شده است: «عقد لازم آن است که هیچ‌یک از طرفین معامله حق فسخ آن را نداشته باشند، مگر در موارد معینه.» (ماده ۱۸۵ قانون مدنی)

## ۸. نتیجه‌گیری از بخش اول

آنچه در لغت و عرف درباره معنای عقد دانسته شد، این است که عقد به نوعی گره زدن و بستن دو چیز به همدیگر است؛ به گونه‌ای که باز شدنش مشکل باشد. این معنا در عهد نیز به نوعی متبلور است؛ یعنی دو نفری که با هم عهد می‌بندند، در واقع به نوعی التزام‌هایشان را به هم گره می‌زنند و شاید به همین دلیل است که عقد را عهد معنا کرده‌اند؛ یعنی در هر عقدی وجود دارد و انسان در واقع وقتی عقد می‌بندد، ملتزم و متعهد به عهدی شده است.

۱. «أن معنى اللزوم العقدی كما عرفت هو ثبات كل من المتعاقدين على الالتزام بما صدر منه بالإتشاء و عدم تمكنه من رفع ید عنه إلا برضاء الآخر.»

۲. «الأصل فی البیع اللزوم، أی بناؤه علیه لا علی الجواز.»

۳. «معنى اللزوم هو وجوب ترتب الأثر علی العقد.»

۴. «والحق أن الأصل فی كل عقد و إيقاع عدم جواز رفع آثاره و فسخه إلا بدلیل.»

۵. «فساد الفسخ من أحدهما بغير رضا الآخر، و هو معنى اللزوم.»

پس می‌توان گفت: عقد در واقع همان عهد است؛ بنابراین کلمه «عقود» در آیه شریفه شامل همه عقود و عهود می‌شود، مگر عهودی که مسامحتاً عقد یا عهد نامیده می‌شوند و در واقع اثری از بستن، گره زدن و التزام در آن‌ها نیست، مانند وعده‌های معمولی که مردم با همدیگر می‌گذارند و این وعده‌ها هیچ الزام شرعی یا عرفی به همراه ندارد و شاید به همین دلیل است که اکثر فقها عمل به وعده را مستحب دانسته‌اند، نه واجب.

درباره معنای «اصل لزوم» نیز گفتیم مراد از اصل در این پژوهش، آن قاعده‌ای است که برآمده از عموماً شرعی است.

### ب) مفاد و مدلول آیه شریفه از نظر مفسران و فقها

برداشت مفسران و فقها از مفاد و مدلول آیه شریفه متفاوت است و به همین سبب است که در دلالت آیه شریفه بر اصل لزوم اختلاف شده است؛ به گونه‌ای که حتی برخی برای جواز عقد به آیه شریفه استناد کرده‌اند.<sup>۱</sup> (طوسی، ۱۳۸۷: ۲ / ۳۱۲) در این بخش به چند مورد از تقریرات دانشمندان پیرامون آیه شریفه پرداخته‌ایم که بر اساس برخی از این تقریرات، آیه شریفه دلالت بر اصل لزوم دارد و بر اساس برخی دیگر دلالتی ندارد.

#### ۱. تقریر اول

«أوفوا بالعقود» یعنی واجب است به مقتضای عقد عمل کنید و مراد از «مقتضا» در این تقریر، آثار و پیامدهای عقد است. از نظر اینان، مدلول «أوفوا» عبارت است از وجوب تکلیفی عمل دائمی<sup>۲</sup> به مقتضای عقد (کاظمی، ۱۳۶۵: ۳ / ۸۷؛ شهید ثانی، ۱۴۱۶: ۴ / ۴۲۴؛ حلی، ۱۴۲۸: ۱ / ۲۸۳) و عمل کردن بر مفاد عقد همانند وفای به نذر است.<sup>۳</sup> (خویی، بی‌تا: ۲۲ / ۶) ایشان مقتضای عقد را آثار و پیامدهای مترتب بر عقد معنا می‌کنند؛ یعنی واجب است به آثار و مقتضیات عقد عمل شود. (عاملی، ۱۴۰۹: ۲ / ۱۷۰)

با این برداشت، آیه شریفه بر اصل لزوم دلالت می‌کند. نحوه دلالت بدین شکل است که وقتی عمل به مقتضای عقد واجب باشد، فسخ کردن و عمل نکردن به مقتضای عقد حرام است؛ بنابراین لزوم عقد یعنی لزوم پایبندی به عقد و بی‌اثر بودن فسخ یک‌طرفه، از حکم تکلیفی وجوب انتزاع می‌شود. (انصاری، ۱۴۱۵: ۵ / ۱۸؛ مراغی، ۱۴۱۷: ۲ / ۳۹؛ کاظمی، ۱۳۶۵: ۳ / ۸۷)

۱. «الحوالة عقد من العقود يجب الوفاء به لقوله تعالى «أوفوا بالعقود» و وجوب الوفاء به يدل على جوازه».  
۲. «والأصل في الوفاء العمل بمقتضاه دائماً». قيد «دائماً» برای مقابله با آن تعریفی است که می‌گوید مدلول «أوفوا» وجوب تکلیفی به مقتضای عقد است، مادامی که عقد باقی است؛ یعنی اگر عقد جایز است، به جوازش عمل شود و اگر لازم است، به لزومش.  
۳. «والمراد بالوفاء بالعقد هو العمل بمقتضاه و الجری العملي على طبقه نظیر الوفاء بالنذر».

پژوهشی نو در دلالت آیه «أوفوا بالعقود» بر اصل لزوم / مقدادی، همتیان و فاطمی ۲۳۱

با این بیان، حکم وضعی لزوم مستقیماً از آیه شریفه به دست نیامد؛ بلکه از حکم تکلیف و وجوب که مدلول مطابقی آیه شریفه است، انتزاع گردیده است. به هر حال آیه شریفه بر اصل لزوم دلالت می‌کند.

## ۲. تقریر دوم

«أوفوا بالعقود» یعنی واجب است به مقتضای عقد عمل کنید. برخی از فقها معتقدند مدلول «أوفوا» عبارت است از عمل به مقتضای عقد؛ یعنی اگر عقد لازم است، به لزومش، و اگر جایز است، به جوازش پایبند باشید. (حلی، ۱۴۱۳: ۶/ ۲۵۵؛ فاضل مقداد، بی تا: ۲/ ۷۱) و به عبارت دیگر، تا هنگامی که عقد موجود است، به آن عمل کنید.<sup>۲</sup> (گیلانی، ۱۴۲۷: ۱/ ۴۵۷) بنابراین ایشان مدلول آیه را امضایی یا ارشادی گرفته‌اند؛ یعنی لزوم و جواز عقود به وسیله عرف یا شرع دانسته می‌شود و آن‌گاه این آیه، امضا یا ارشاد به لزوم عمل به مقتضای عقد (هر چه که باشد) است. اگر لازم است، به لزومش عمل شود و اگر جایز است، به جوازش.

## ۳. تقریر سوم

«أوفوا بالعقود» یعنی واجب است به مضمون آنچه عقد بدان تعلق گرفته، عمل کنید. وفای به عقد بنابر آنچه عقد و عهد بدان تعلق گرفته است، فرق می‌کند. اگر مضمون متعلق عقد، فعل اختیاری باشد، مانند تملیک، تزویج و... در این موارد وفای به عقد یعنی به آن فعلی که به واسطه عقد بدان متعهد شده‌اید، باید عمل کنید. به عنوان مثال، شخص در قالب عقد نذر، متعهد شده که اگر مشککش حل شد، صد تومان به زید صدقه بدهد. پرداخت صد تومان به زید، متعلق عقد نذر آن شخص است و به مقتضای آیه بایستی به این پرداخت عمل کند و در صورتی که مضمون متعلق عقد آن شخص، فعل اختیاری نباشد، وفای به عقد یعنی اعتقاد و اقرار به آن نتیجه؛ مانند نذر نتیجه. به عنوان مثال: کسی نذر کند که اگر مشککش حل شد، صد تومان از مالش ملک زید باشد. در این جا مفاد آیه شریفه یعنی ناذر واجب است به مالکیت زید نسبت به صد تومان ملتزم باشد. بنابراین وفا به چنین عقدی این است که ناذر به مالکیت زید اقرار کند و او را مالک بداند. با این فرض اگر ناذر در عین حال که معتقد است زید مالک صد تومان شده، در آن صد تومان

۱. علامه حلی در «مختلف الشیعه» این‌گونه بیان کرده است: «فإنّ الوفاء بالعقد هو العمل بمقتضاه فإن كان لازماً كان الوفاء به العمل بمقتضاه علی سبیل اللزوم و إن كان جائزاً كان الوفاء به العمل بمقتضاه علی سبیل الجواز». فاضل مقداد در «کنز العرفان» آیه شریفه را این‌گونه تقریر کرده است: «الوفاء بالعقد: القيام بمقتضاه، فإن كان لازماً وجب الوفاء بلزومه، و إن كان جائزاً وجب الوفاء بجوازه، و حينئذ يكون في العقد إجمال يعلم حاله من البيان النبوي أو الإمامي».

۲. «المراد هو وجوب الإيفاء علی مقتضاها ما دامت باقية علی حالها». در این جا نظر ابتدایی مرحوم قمی نقل شده، ولی ظاهراً ایشان از این نظر برگشته‌اند و قول اول را در ارتباط با مفاد «أوفوا» پذیرفته‌اند. (ر. ک: رسائل، ۱/ ۴۶۲)

تصرف کند یا مانع تصرف زید در آن شود، چنین تصرفاتی به وفای به عقد ضرر نمی‌زند؛ زیرا وفای به عقد در این موارد تنها اقرار و بنای بر مالکیت زید است. با این تقریر، آیه شریفه بر اصل لزوم دلالت ندارد. (خراسانی، ۱۴۰۶: ۱۴۵)

بنابر تقریر دوم و سوم، آیه شریفه بر اصل لزوم دلالت ندارد؛ اما بنابر تقریر اول، آیه شریفه با شرایطی بر اصل لزوم دلالت دارد.

شرایطی که برای دلالت آیه بر اصل لزوم باید پذیرفته شود، عبارتند از:

۱. عموم و شمول آیه («أوفوا بالعقود») به گونه‌ای که آیه شریفه، عقود جدیدی را که عقلاً پس از عصر شریعت پدید آورده‌اند و در دوران شریعت نبوده است شامل شود.

۲. این که عموم آیه، عقود مشکوک از نظر صحت شرعی را نیز در بر بگیرد. به عنوان مثال، عقدی که تأسیس شده و نمی‌دانیم صحیح است یا نه، تحت شمول آیه قرار گرفته و لازم الوفاء شمرده شود.

۳. آیه شریفه، تنها عقود لازم را شامل شود؛ یعنی عقود جایز از ذیل آیه خارج باشند.

بنابراین در صورتی آیه شریفه بر اصل لزوم دلالت دارد که نسبت به عقود نوپدید و مستحدث پس از زمان شارع و همچنین نسبت به عقود مشکوک از نظر صحت شرعی واقعی، شمول داشته باشد و از میان عقود لازم و جایز، تنها عقود لازم را شامل شود؛ چون اگر این شرایط نباشد، چگونه می‌توان در مورد عقدی که نوپدید است و نسبت به جامع‌الشرایط بودن شرعی آن و لزوم و جوازش نیز مرددیم، به آیه شریفه متوسل گردید؟

### ج) بررسی شمول یا عدم شمول آیه بر عقود جدید<sup>۱</sup>

#### ۱. نظریه عدم شمول

یکی از ادله مخالفان دلالت آیه بر اصل لزوم، که بیشتر از میان فقها و مفسران متقدم هستند، این است که لفظ «العقود» در آیه شریفه عام نیست و تنها شامل عقود معین (با نام) زمان صدر اسلام می‌شود.

برخی از فقها آیه شریفه را ناظر به عقود معهود شرعی دانسته‌اند و بر عدم شمول آیه بر عقود جدید تصریح کرده‌اند. فخرالمحققین در «ایضاح» معتقد است که «ال» در «العقود» «ال» عهد است و آیه تنها شامل عقود لازم و معهود می‌شود. (حلی، ۱۳۸۷: ۲ / ۳۶۷) عاملی نیز مانند

۱. منظور ما از عقود جدید، عقود است که پس از دوران نزول قرآن تاکنون به وجود آمده و در آن زمان وجود نداشته‌اند. به آن‌ها عقود بی‌نام یا نوپدید هم گفته می‌شود.

پژوهشی نو در دلالت آیه «أوفوا بالعقود» بر اصل لزوم / مقدادی، همتیان و فاطمی ۲۳۳

فخرالمحققین همین نظر را این گونه بیان کرده است: «مراد از "أوفوا بالعقود" وفا به همه عقود از جمله عقود جدید نیست؛ بلکه مراد عقودی است که در آن زمان متداول بوده‌اند و فقها در کتبشان نام آن‌ها را ذکر کرده‌اند.» (عاملی، ۱۴۱۹: ۲۰ / ۱۲۱) سید طباطبائی در «ریاض المسائل» معتقد است اگرچه «العقود» در لغت عام است، اما نمی‌توان آن را حمل بر عموم نمود؛ زیرا بر این اجماع داریم که اکثر عقود از این عموم تخصیص می‌خورد. پس این اجماع قرینه است بر این که «العقود» عام نیست و تنها شامل عقود معهود است. (حائری، ۱۴۱۸: ۸ / ۲۱۵) میرزای قمی نیز در «جامع الشتات» این گونه نوشته است: «و عموم "أَوْفُوا بِالْعُقُودِ" و امثال آن نیز محمول است بر عقود معهوده در زمان شارع، نه هر چه هر کس بخواهد اختراع کند.» (گیلانی، ۱۴۲۷: ۲ / ۴۱)

همچنین نگاه به متون فقهی بیانگر این است که برخی از مفسران و فقها اگرچه به عدم شمول آیه شریفه تصریح نکرده‌اند، اما استنباط‌های فقهی - تفسیری آن‌ها نشان از این دارد که شمول آیه را نسبت به عقود جدید نپذیرفته‌اند. به عنوان نمونه، شیخ طوسی در تفسیر «العقود» پس از بیان اقوال مختلف،<sup>۱</sup> قول ابن عباس را ترجیح داده<sup>۲</sup> که مراد از عقود را عقود الله یعنی عقود دانسته که خداوند برای بندگانش از جهت حلال و حرام، واجبات و حدود آن‌ها بیان کرده است. وی سپس اقوال دیگر را نیز در این قول داخل و وفای به همه آن‌ها را به مقتضای آیه شریفه واجب دانسته است. (طوسی، بی تا: ۳ / ۴۱۳-۴۱۵) فتوای شیخ درباره جواز عقد حواله نیز می‌تواند شاهد این مطلب باشد. (طوسی، ۱۳۸۷: ۲ / ۳۱۲)

مرحوم طبرسی نیز به پیروی از شیخ طوسی، همان بیان «التبیین» را نقل کرده است. (طبرسی، ۱۳۷۲: ۳ / ۲۳۳) مرحوم نراقی پس از نقل بیان مجمع معتقد است از بیان ایشان معلوم می‌شود که مراد اینان تنها عقود معهود شرعی است، نه عقود مخترع و نوپدید. نراقی سپس دلیل این تخصیص را این عبارت مجمع دانسته که می‌گوید: «تمام این اقوال در قول ابن عباس داخل است

۱. متن با اندکی تلخیص: «واختلف اهل التأویل فی العقود التي امر الله (تعالی) بالوفاء بها فی هذه الآية بعد إجماعهم على ان المراد بالعقود المعهود، فقال قوم: هي العقود التي كان اهل الجاهلية عاقد بعضهم بعضاً على النصرة و المؤازرة. و قال آخرون: هي العقود التي أخذ الله على عباده بالایمان به، و طاعته فيما أحل لهم أو حرم عليهم. روى ذلك عن ابن عباس و قال: هو ما أحل و حرم و ما فرض، و ما حد فی القرآن كله، فلا تعدوا أو لا تتكثروا. و قال قوم: بل العقود التي يتعاقدها الناس بينهم و يعقدها المرء على نفسه كعقد الايمان، و عقد النكاح، و عقد العهد، و عقد البيع، و عقد الحلف. و قال آخرون: ذلك امر من الله لأهل الكتاب بالوفاء بما أخذ به ميثاقهم من العمل بما فی التوراة و الإنجيل فی تصدیق محمد (صلی الله علیه و آله) و ما جاء به من عند الله، و قال الجبائی: أراد به الوفاء بالایمان فيما يجوز الوفاء به.»

۲. «و أقوى هذه الأقوال ما حکیناه عن ابن عباس أن معناه أوفوا بعقود الله التي أوجبها عليكم، و عقدها فيما أحل لكم و حرم، و ألزمكم فرضه. و بین لكم حدوده. و یدخل فی جميع ذلك ما قالوه إلا ما كان عقداً على المعاونة على أمر قبيح. فان ذلك محظور بلا خلاف.» در «مجمع البیان» عبارت بالا این گونه آمده است: «و یدخل فی ذلك جميع ما قالوه.»

و قول ابن عباس هم به عقود شرعی نظر دارد، یعنی عقودی که توسط شارع برای مردم مشخص شده‌اند.<sup>۱</sup> (نراقی، ۱۴۱۷: ۹) به نظر سید مرتضی، نذری که معلق بر شرطی نشده باشد، عقد و عهد شمرده نمی‌شود و از این رو تحت شمول آیه نمی‌رود. ایشان معتقد است آیه شریفه مواردی را شامل می‌شود که بتوان آن‌ها را عقد و عهد نامید و از آن‌جا که نذر تعلیق نشده به شرط را نذر معهود نمی‌داند، آیه را شامل آن ندانسته است. پس معلوم می‌شود که از نظر سید، آیه خاص است و تنها عقود معهود شرعی را شامل می‌شود. (شریف مرتضی، ۱۴۱۵: ۳۶۳)

مرحوم نراقی در کتاب «عوائد الایام» معتقد است که دو امر مانع عموم و شمول آیه نسبت به همه عقود می‌باشد:<sup>۲</sup>

امر نخست: <sup>۳</sup> «درست است که ظاهر "العقود" جمع محلی به "ال" و مفید عموم است، ولی وقتی در عموم ظهور دارد که ظن به وجود قرینه‌ای برخلاف موجود نباشد؛ بلکه چیزی که صلاحیت قرینه شدن برخلاف هم دارد، وجود نداشته باشد. شکی نیست وقتی طلب به طبیعتی تعلق گرفته که قبلاً برخی از افراد آن طبیعت مورد طلب قرار گرفته بودند، دیگر نمی‌توان از عموم یا اطلاق آن طلب بهره برد؛ زیرا همین که این طلب قبلاً به برخی از افراد این طبیعت وارد شده، خود می‌تواند قرینه‌ای باشد که مراد از عموم یا اطلاق طلبی که به طبیعت خورده نیز همان افراد هستند. بنابراین در عموم و شمول لفظ «العقود» تردید وجود دارد و جای اصالة العموم نیست. در مانحن فیه نیز چیزی وجود دارد که صلاحیت برای قرینیت دارد. در این جا شارع قبلاً و جوب و وفا به بعضی از عقود را بیان فرموده؛ شارع و جوب و وفا به عقد بیع و اجاره، و جوب و وفا به بعضی از تعهدات مثل ایمان به خدا، ایمان به رسول، ایمان به کتب، به جای آوردن نماز، روزه، حج و زکات را بیان فرموده، سپس این‌ها را فرموده؛ اکنون می‌گوید "یا ایها الذین آمنوا أوفوا بالعقود"؛ این جا «العقود» چون مسبوق به عقود معینی است، پس نمی‌توانیم برای «العقود» یک معنای عام در نظر بگیریم و نمی‌توانیم در «العقود» اصالة العموم جاری کنیم و بگوییم «کل عقد و کل عهد»». (نراقی، ۱۴۱۷: ۱۹)

امر دوم: «هنگامی که امری از مولا صادر می‌شود، اگر برای بار اول باشد تأسیسی است و اگر برای بار دوم و یا چندم باشد تأکیدی است. حال اگر مولا به طبیعتی امر کند که قبلاً برخی از افراد

۱. «أَنْ مَا جَعَلَهُ أَقْوَى لَا يَدُلُّ عَلَى صِحَّةِ كُلِّ عَقْدٍ يَخْتَرَعُهُ الْعِبَادُ بَيْنَهُمْ أَيْضًا، بَلْ يَدُلُّ عَلَى وَجوبِ الْوَفَاءِ بِكُلِّ عَقْدٍ عَقَدَهُ اللَّهُ سُبْحَانَهُ؛ فَلَوْ كَانَتْ صِحَّةُ كُلِّ عَقْدٍ اخْتَرَعُوهُ أَيْضًا ثَابِتَةً مِنَ اللَّهِ بَغَيْرِ هَذِهِ الْآيَةِ، تَدُلُّ تِلْكَ الْآيَةَ عَلَى وَجوبِ الْوَفَاءِ بِمَقْتَضَاهُ، لَا أَنْ هَذِهِ الْآيَةُ تَكُونُ دَالَّةً عَلَى صِحَّتِهِ».

۲. برخی از اندیشمندان به اشکالات دیگری نیز بر شمول آیه اشاره کرده‌اند. (ر. ک: علیدوست، فقه و حقوق قراردادها، ص ۷۶-۸۰)

۳. عبارت مرحوم نراقی با اندکی تلخیص نقل شده است.

پژوهشی نو در دلالت آیه «أوفوا بالعقود» بر اصل لزوم / مقدادی، همتیان و فاطمی ۲۳۵

آن را طلب کرده بود، در اینجا اگر مرادش از آن عموم تنها همان افراد قبلی باشد، امر مولا تأکید است و اگر مرادش از امر به طبیعت، افراد جدید غیر از افراد قبلی باشد، امرش تأسیس است و اگر مرادش عموم افراد قبلی و جدید باشد، امرش هم تأکید است و هم تأسیس، و این درست نیست؛ چنان که به کار بردن لفظ در بیشتر از یک معنا درست نیست. «(نراقی، ۱۴۱۷: ۲۰) بنابراین مرحوم نراقی معتقد است «العقود» عموم و شمول ندارد، به گونه‌ای که عقود نوپدید را نیز در بر بگیرد.

## ۲. شمول آیه نسبت به عقود جدید

برخی از فقها و مفسران آیه شریفه را عام دانسته و شمول آیه بر عقود جدید را پذیرفته و به آن تصریح کرده‌اند. به عنوان نمونه، اینان نیز معتقدند «العقود» در آیه عام است و شامل عقود بانام و بی‌نام نیز می‌شود. (گیلانی، ۱۴۲۷: ۱ / ۴۶۶) بهبهانی معتقد است ما نمی‌توانیم عمومات و اطلاقات ادله شرعی را به مصادیق شرعی زمان شارع منحصر بدانیم؛ بلکه باید در مواردی که امکان تطبیق وجود دارد، نسبت به مصادیق جدید نیز از آن‌ها بهره برد. به عنوان مثال، از عموم آیه «أوفوا بالعقود» می‌توان برای تصحیح و امضای عقد بیمه بهره برد. (بهبهانی، ۱۴۲۴: ۲۸) دیگران نیز به شمول آیه شریفه اشاره کرده‌اند. (نائینی، ۱۳۷۳: ۱ / ۵۲؛ بحرانی، ۱۴۲۸: ۲۰۵)

برخی از فقها نیز اگرچه تصریحی به عمومیت آیه نداشته‌اند، اما استدلال آنان به آیه شریفه برای اصل لزوم (حلی سیوری، التتقیح، ۳ / ۴۷۰)،<sup>۱</sup> نشان از این دارد که حتماً آیه را عام دیده‌اند و شمول آیه نسبت به عقود جدید را پذیرفته‌اند؛ زیرا تنها در صورت شمول، آیه شریفه می‌تواند بر اصل لزوم دلالت کند.

کسانی که معتقدند آیه شریفه عام است و عقود غیر معهود شرعی را نیز شامل می‌شود، برای اثبات مدعای خویش با ردّ ادله منکرین شمول، به نکاتی اشاره کرده‌اند.

امام خمینی (ره) در ردّ دلیل اول مرحوم نراقی معتقد است: «العقود» (جمع محلی به «ال») ظهور در عموم دارد و قرینه‌ای که بتواند مانع این ظهور شود، وجود ندارد. ایشان معتقد است باید قرینه به گونه‌ای باشد که مورد پذیرش عقلاً قرار گیرد. چنین قرینه‌ای می‌تواند مانع ظهور عام شود. ایشان معتقد است در مانحن فیه چنین قرینه‌ای وجود ندارد؛ زیرا پیامبر اکرم (ص) در طول بیست سال به تشریح اسلام پرداخت؛ مثلاً سال اول نماز را واجب کرد، محلات و محرمات را بیان فرمود، واجبات و محرمات را بیان فرمود؛ سال بعد بیع و نکاح و اجاره و سال بعد بقیه امور. اینها در حدود بیست سال بوده است، در سال‌های طولانی، به طوری که مطلب دوم مرتبط به مطلب اول نیست و این دیگر

۱. «و كل عقد أصله اللزوم، لقوله "أوفوا بالعقود" و خرج من ذلك ما أخرجہ الدلیل فیبقی الباقي علی المنع».

صلاحیتی برای قرینیت ندارد و عرف از او قبول نمی‌کند.» همچنین ایشان در پاسخ به اشکال دوم مرحوم نراقی معتقد است که این اشکال نیز مخدوش است؛ زیرا موضوع‌له امر، بعث است و تأکید یا تأسیسی بودن از وجود یا عدم امر دیگر انتزاع می‌شود. (امام خمینی، ۱۴۲۱: ۱/۱۱۲-۱۱۴)

مرحوم مراغی در «العناوین» نیز اشکال وارد بر شمول آیه از جانب نراقی را بیان و نه وجه در رد آن بیان کرده است. سپس عموم آیه را نسبت به کلیه عقود بسیار روشن دانسته و اشکالات وارد شده را مخالف ذوق سلیم شمرده است که شایسته یک فقیه نیست. (مراغی، ۱۴۱۷: ۲/۱۸-۲۱)

به هر حال با توجه به این که قرآن کریم کتابی جاودانه و متعلق به همه بشریت است، از اعراب جاهلی زمان بعثت گرفته تا نسل‌های آینده بشر تا روز قیامت، پس این که «ال» در «العقود» عهد است و عقود معهود شرعی را شامل می‌شود، با جاودانه بودن دستورهای شرعی و با پذیرش این نکته که مخاطب قرآن، تنها افراد عصر نزول نمی‌باشند، سازگار نیست؛ ضمن این که اکثر مفسران و فقها از این آیه شمول را فهمیده‌اند و این خود می‌تواند شاهدی بر عموم آیه باشد.

#### د) شمول یا عدم شمول آیه شریفه بر عقود مشکوک

در این بخش در پی آنیم که بفهمیم آیا آیه شریفه نسبت به عقود مشکوک از نظر صحت شرعی شمول دارد یا نه؟ منظور ما از عقود مشکوک، عقود است که احتمال می‌دهیم به خاطر نقص جزء یا شرط یا وجود مانعی، مطلوب واقعی شارع نباشد. در این جا اگر بگوییم منظور شارع از «العقود» در آیه شریفه، عقود جامع‌الشرایط شرعی واقعی است، آن‌گاه آیا می‌توانیم برای اثبات لزوم یا صحت آن‌ها به عموم آیه تمسک کنیم؟ آیا مشکل تمسک به عام در شبهه مصداقیه پیش نمی‌آید؟

در حقیقت بحث اصلی این است که آیا اسامی معاملات برای معانی صحیح وضع شده‌اند یا اعم از صحیح و فاسد؟ برخی (عاملی، بی تا: ۱/ ۱۵۸؛ عاملی، ۱۴۱۳: ۱۱/ ۲۶۳) معتقدند اسامی معاملات همچون اسامی عبادات برای معانی صحیح وضع شده و در معانی فاسد مجازاً به کار می‌روند و در مقابل، برخی (دزفولی، ۱۴۱۵: ۳/ ۲۰؛ انصاری، ۱۳۸۳، ۱/ ۶۵؛ خوبی، بی تا، ۸۱/۲) معتقدند اسامی معاملات برای اعم از صحیح و فاسد وضع شده‌اند.

گروه دوم به گروه اول اشکال کرده‌اند که اگر نظر شما صحیح باشد، نمی‌توان در مواقع شک در صحت شرعی عقدی، به عموماتی همچون «احلّ الله البیع» و «أوفوا بالعقود» تمسک نمود و از آن جا که سیره علما در این موارد تمسک به این عمومات بوده، معلوم می‌شود که نظر شما درست نیست و اسامی معاملات برای اعم وضع شده‌اند. همچنین برخی اشکال کرده‌اند که اسامی معاملات نمی‌تواند موضوع برای معانی صحیح شرعی باشد؛ زیرا اسامی معاملات حقیقت شرعیه

پژوهشی نو در دلالت آیه «أوفوا بالعقود» بر اصل لزوم / مقدادی، همتیان و فاطمی ۲۳۷

نیستند (نجفی، ۱۴۰۴: ۲۲ / ۲۰۴)؛ بلکه حقایق عرفی هستند که در مواردی مورد امضا و در مواردی مورد ردّ شارع واقع شده‌اند.

بنابر قول اول که می‌گوید الفاظ معاملات نیز همچون عبادات برای معنای صحیح شرعی واقعی وضع شده‌اند، در عقود مشکوک نمی‌توان به شمول آیه شریفه تمسک نمود؛ زیرا ابتدا بایستی صحت شرعی آن عقد مشکوک احراز شود تا تحت شمول آیه قرار گیرد و اگر صحت شرعی آن احراز نشد، آن‌گاه بهره بردن از عموماتی همچون «أوفوا بالعقود» برای اثبات صحت آن عقد، تمسک به عام در شبهه مصداقیه است (قمی، ۱۴۱۳: ۱۹ / ۲) که غالب اصولیان آن را صحیح نمی‌دانند.

اما بنابر قول دوم که معتقد است الفاظ معاملات برای اعم از صحیح و فاسد وضع شده است، تمسک به عموم آیه در عقود مشکوک هیچ مشکلی ندارد؛ زیرا عقودی که از نظر عرف و ادله شرعی در دسترس، منع یا تغییری در آن‌ها دیده نمی‌شود، در شمول آیه شریفه قرار می‌گیرند. به عنوان مثال عقد بیمه، عقدی است که عرف آن را صحیح می‌داند و پذیرفته است و از طرفی منع شرعی برای آن نیافتاده‌ایم؛ بنابراین ذیل «العقود» در آیه شریفه قرار می‌گیرد.

آنچه مورد تأیید اکثر فقهاست، این است که احکام معاملات غالباً امضایی است و شارع مقدس همان عناوین مورد تأیید عرف را امضا نموده و در موارد محدودی که مورد نظرش نبوده، دستور به منع برخی معاملات یا افزودن شرط یا شروطی نموده است (مانند منع معامله شراب یا خوک و مانند افزودن شرط بلوغ برای بیع یا قراردادن صیغه خاصی برای طلاق و...)؛ پس هنگامی که در وجود مانع یا احتمال عدم شرطی شک کنیم، همین که آن معامله از نظر عرف مورد تأیید باشد و منع یا قید شرعی نخورده باشد، کافی است تا بتوانیم به اطلاعات موجود در ادله تمسک کنیم؛ زیرا می‌دانیم که اگر در این عقد مشکوک شرط یا قیدی نیاز بود یا مانعی وجود داشت، شارع مقدس بیان می‌نمود. (جزائری، ۱۴۱۶: ۱ / ۳۰۵)

آنچه در متون فقهی زیاد دیده می‌شود، سیره علماست که آن‌ها در عقود مشکوک، از عموم این آیات بهره برده‌اند و مواردی همچون حلیت، صحت و لزوم عقود مشکوک را با آن عمومات اثبات کرده‌اند. حتی فقهای که وضع عناوین معاملات را در معنای صحیح شرعی دانسته‌اند نیز به عمومات

---

۱. «أن أدلة المعاملات لا يستفاد منها أزيد من كونها إمضاء للمعاملات العرفية، فمثل قوله تعالى «أحلّ الله البيع إمضائي لا تأسيسی، و الممضى هو المعاملة العرفية، لا المعاملة الشرعية حتى يكون مفهومها مجملاً مانعاً عن الرجوع إلى الإطلاق. نعم لا بد من إحراز الصحة العرفية، فلو شك في صدق العنوان - كما إذا شك في اعتبار معرفة العوضين، أو شك في قابلية وقوع المنافع ثمناً في البيع العرفي - امتنع التمسك بالآية الشريفة لإثبات الصحة و نفى دخل ما يحتمل اعتباره في المفهوم العرفي. و أما إذا أحرز صدق الاسم عندهم و كان الشك متمخضاً في الدخل التعبدی كان الإطلاق نافياً له، إذ لو كان ذلك المشكوك فيه دخيلاً في ترتب الأثر على المعاملة شرعاً لزم التنبيه عليه لئلا يكون عدم بيانه مخلاً بالغرض».

در عقود مشکوک تمسک کرده‌اند. اکنون سؤال این است که چگونه عالمانی که قائل به وضع عناوین معاملات در معنای صحیح شرعی هستند، به عمومات و اطلاعات ادله شرعی تمسک کرده‌اند؟

در پاسخ می‌توان گفت این عالمان معتقدند که «العقود» در آیه شریفه برای صحیح شرعی وضع شده است؛ اما تمسک به این آیه در عقود مشکوک را می‌پذیرند و این گونه توجیه می‌کنند که با کمک اطلاق مقامی، ابتدا احتمال وجود مانع یا فقد شرط را برطرف می‌کنیم، آن‌گاه آیه شریفه صحت یا لزوم آن را امضا می‌کند. (قمی، ۱۴۱۳: ۲/۱۹؛ حائری، ۱۴۲۳: ۱/۹۹؛ علیدوست، ۱۳۹۵: ۱۰۴-۱۰۹)

بنابراین مشکل تمسک به عام در شبهه مصداقیه حل می‌شود؛ زیرا در مصداقی که در جامعیت و مانعیت شرعی آن شک داشتیم، شک به وسیله اطلاق مقامی (شارع مقدس در مقام بیان احکام و جزئیات بوده و این که ذکر نکرده، معلوم می‌شود که مطلوبش نبوده است) برطرف می‌شود؛ آن‌گاه عموم و شمول آیه، آن مصداق را فرامی‌گیرد و حکم به صحت یا لزوم آن می‌کند.

حاصل این است که آیه شریفه نسبت به عقود مشکوک شمول دارد و این یعنی در شبهات حکمی و در عقود مشکوک می‌توان به عموم آیه، به واسطه اطلاق مقامی تمسک نمود.

#### ه) شمول یا عدم شمول آیه شریفه بر عقود لازم و جایز

در این بخش پرسش این است که مراد از «العقود» در آیه شریفه کدام نوع از عقود است؟ آیا تنها شامل عقود لازم است یا این که عقود جایز را نیز در بر می‌گیرد؟ اگر پاسخ، شمول آیه تنها بر عقود لازم باشد، آیه شریفه بر اصل لزوم دلالت می‌کند؛ اما اگر پاسخ هر دو دسته عقود لازم و جایز باشد، آیه شریفه بر اصل لزوم دلالت نمی‌کند.

#### ۱. نظریه عدم شمول

برخی از فقها معتقدند آیه شریفه تنها شامل عقود لازم می‌شود و شامل عقود جایز نیست. آن‌ها برای مدعای خویش به دلایلی استناد کرده‌اند. از جمله مهم‌ترین دلایل آن‌ها استظهار عرفی از آیه شریفه است؛ یعنی وجوب تکلیفی وفا و این که این وجوب تکلیفی با جواز نمی‌سازد. محقق کرکی در این باره می‌نویسد: «وفای به عقد، عمل به مقتضای عقد است؛ البته بدون قیدی که علامه ذکر کرده است؛ زیرا بنابر مفهوم لغوی و عرفی مفاد آیه، عمل به مدلول عقد است. از طرفی معنا ندارد بگوئیم واجب است وفای به عقد به نحو جواز. وجوب عمل به مقتضای عقد، با جواز عقد منافات دارد. بنابراین آیه شریفه تنها شامل عقود لازم است.» (عاملی، ۱۴۱۴: ۸ / ۳۲۶)

۱. «أن الوفاء بالعقد هو العمل بمقتضاه من دون التقييد الذي ذكره، فإن المفهوم لغة و عرفاً من الوفاء بالقول هو العمل بمدلوله. ثم إنه لا معنى لوجوب الوفاء بالعقد على وجه الجواز، فإن وجوب الوفاء به ينافي الجواز، و الآية مخصوصة بما عدا الجائر.»

پژوهشی نو در دلالت آیه «أوفوا بالعقود» بر اصل لزوم / مقدادی، همتیان و فاطمی ۲۳۹

در عقد جایز طرفین می‌توانند هر موقع خواستند، دست از عمل به مقتضای عقدشان بردارند. پس در چنین عقدی شارع دستور به وجوب عمل به مقتضای عقد را نمی‌دهد.

دلیل دیگری که به آن استناد کرده‌اند، خود واژه «عقد» است<sup>۱</sup> (نجفی، ۱۴۲۲: ۱۳۷) که معتقدند در موضوع له این واژه، شدت و استحکام وجود دارد و این شدت و استحکام با عقود جایز نمی‌سازد؛ زیرا در عقود جایز شدت و استحکام وجود ندارد. برخی نیز به ماده «وفا» و معنای لغوی آن استناد کرده‌اند که وفای بر هر چیزی یعنی بقا بر مؤدای آن چیز؛ پس وفای به عقد یعنی بقای بر آن. (مراغی، ۱۴۱۷: ۲ / ۴۱؛ قمی، ۱۴۱۲: ۱۹ / ۲۴۱) بنابراین با توجه به موضوع له واژه «عقد» و «وفا» آیه شریفه تنها عقود لازم را شامل می‌شود.

## ۲. نظریه شمول

برخی از فقها معتقدند آیه شریفه شامل عقود لازم و جایز می‌شود. (حائری، ۱۳۹۶: ۵۴۶)<sup>۲</sup> تقریری که علامه حلی و فاضل مقداد از مفاد آیه شریفه بیان کرده‌اند مؤید اندیشه شمول است؛ زیرا بنا بر آن تقریر، آیه شریفه شامل عقود جایز نیز می‌شود.

برخی به اشکال جامع المقاصد به تقریر علامه حلی و به نوعی اشکال به شمول آیه اینگونه پاسخ داده‌اند که این شمول با وجوب وفای به عقد منافاتی ندارد؛ زیرا مراد علامه از جواز، قید برای عقد است نه برای عمل به مقتضا. وقتی تنافی وجود دارد که مراد از جواز، جواز عمل به مقتضای عقد باشد که این جواز با وجوب نمی‌سازد و تنافی دارد؛ ولی جوازی که به معنای قابلیت حل و فسخ شدن عقد باشد با وجوب عمل منافاتی ندارد.<sup>۳</sup> (تبریزی، ۱۳۷۵: ۳ / ۴۰۹)

## (و) اندیشه مختار

به نظر می‌رسد تقریر علامه حلی از مدلول و مفاد آیه، تقریری صحیح است و اشکالات مطرح شده به آن، وارد نیست. به جهت اهمیت بحث دوباره به طور خلاصه تقریر علامه و اشکال و پاسخ آن را نقل می‌کنیم.

علامه حلی مفاد آیه شریفه را اینگونه تقریر کرده است: «وفای به عقد یعنی عمل به مقتضای

۱. «لكن الأظهر أنه لو شك في لزوم عقد و جوازه يحكم بلزومه لظهور ذلك من العقد».

۲. «و بالجملة الآية الشريفة تقتضي وجوب الوفاء بكل ما يسمي عقدا سواء سمي جائزا باعتبار و لازما باعتبار آخر و خروج بعض الأفراد من بعض الصور من عمومها و إطلاقها لا يقدر في الشمول لما لم يبق الدليل على خروجه».

۳. «إن قوله قدس سره على سبيل اللزوم وعلى سبيل الجواز قيد للعقد لا العمل بالمقتضى والمراد من الجواز قابلية العقد للانفساخ بالفسخ و من اللزوم عدمها ولا منافاة بين وجوب الوفاء بعقد و بين كونه جائزا بمعنى قابليته للانحلال و إنما التنافي فيما إذا كان الجواز بمعنى جواز العمل به».

عقد؛ اگر لازم است به نحو لزوم و اگر جایز است به نحو جواز.» (حلی، ۱۴۱۳: ۶ / ۲۵۵)  
شیخ انصاری در بیان ضعف این تقریر می‌گوید لزوم و جواز از مقتضیات عقد به تنهایی نیست؛ بلکه از احکام شرع است. بنابراین تقریر علامه صحیح نیست. بیان شیخ انصاری این است:

«و مما ذكرنا ظهر ضعف ما قيل: من أنّ معنى وجوب الوفاء بالعقد: العمل بما يقتضيه من لزوم و جواز، فلا يتم الاستدلال به على اللزوم. توضيح الضعف: أنّ اللزوم و الجواز من الأحكام الشرعية للعقد، و ليسا من مقتضيات العقد في نفسه مع قطع النظر عن حكم الشارع.» (انصاری، ۱۴۱۵: ۵ / ۱۸)

آنچه از بیان شیخ فهمیده می‌شود، این است که جناب شیخ معتقد است لزوم و جواز به تنهایی از مقتضیات خود عقد نیست؛ بلکه باید به امضای شارع نیز برسد و عموم آیه شریفه «أوفوا بالعقود» به عنوان امضای لزوم عقود مشکوک است. در دفاع از علامه می‌توان گفت که سخن علامه نیز منافاتی با بیان شیخ ندارد؛ فقط شاید علامه امضای شارع را از دلیل دیگری استفاده می‌کند.

گویا شیخ مراد علامه از مقتضیات عقد را لزوم و جواز دانسته است؛ درحالی‌که این با ظاهر کلام علامه سازگار نیست. کلام علامه این است: «فإنّ الوفاء بالعقد هو العمل بمقتضاه، فإن كان لازماً كان الوفاء به العمل بمقتضاه على سبيل اللزوم، و ان كان جائزاً كان الوفاء به العمل بمقتضاه على سبيل الجواز.» (حلی، ۱۴۱۳: ۶ / ۲۵۵)

علامه می‌گوید عمل به مقتضای عقد واجب است و از آن طرف، نحوه و کیفیت عمل را نیز بیان کرده است که اگر عقد لازمی بود، با کیفیت لزوم، واجب است به مقتضای آن عمل شود و اگر عقد جایزی بود، لازم است با کیفیت جواز به مقتضای آن عمل شود. در این بیان، لزوم و جواز آن‌گونه که شیخ انصاری برداشت کرده، به عنوان مقتضای عقد معرفی نشده است؛ بلکه به عنوان کیفیت انجام آن مقتضا مطرح شده است.

به هر حال بر فرض که مراد علامه از مقتضای عقد، لزوم و جواز باشد، باز هم اشکالی به علامه وارد نیست؛ زیرا همان‌طور که اکثر فقها بدان اعتراف نموده‌اند، اسامی معاملات حقیقت شرعیه نیستند و امضایی هستند و بنا بر عقیده برخی از فقها، لزوم و جوازشان را نیز عرف بنا نهاده است. بنابراین اگر گفته شود لزوم و جواز جزء مقتضای عقد است، به نظر صحیح می‌رسد، البته مقتضای عقدی که لازم است یا به وسیله عدم ردع یا به وسیله ادله صحیح به امضای شارع برسد. به عنوان مثال، عقد بیع که عرف آن را برای مبادله مال در مقابل مال می‌داند و مقتضای آن مالک

پژوهشی نو در دلالت آیه «أوفوا بالعقود» بر اصل لزوم / مقدادی، همتیان و فاطمی ۲۴۱

شدن مشتری نسبت به مبیع و مالک شدن بایع نسبت به ثمن است و عرف لزوم چنین عقدی را پذیرفته و عدم ردع شارع نیز امضای شرعی لزوم آن شمرده می‌شود، تحت آیه شریفه قرار می‌گیرد تا آیه شریفه ضمانت اجرایی برای آن باشد.

برای روشن‌تر شدن این نظر می‌توان گفت هر عقدی دو مقتضا دارد: ۱. مقتضای کمی؛ ۲. مقتضای کیفی. مقتضای کمی آن اعمال و آثاری است که طرفین به وسیله عقد بدان متعهد شده‌اند و مقتضای کیفی شکل و کیف اجرای تعهد است. به عنوان مثال در عقد وکالت، وکیل متعهد می‌شود در قبال دریافت مبلغی از موکلش، وکالتش در فلان کار را بپذیرد و موکل متعهد می‌شود فلان مبلغ را به وکیل بپردازد. در این جا مقتضای کمی در واقع همان کاری است که در قبال آن، طرفین مبلغی پول را متعهد شده‌اند و مقتضای کیفی، آن است که شکل تعهدشان به گونه‌ای است که اگر هر کدام از انجام تعهدشان منصرف شدند، طرف مقابل باید فسخ قرار را بپذیرد؛ یعنی التزامی که طرفین در این عقد به یکدیگر داده‌اند، به شکل لزومی نبوده است. بنابراین اگر یکی از طرفین عقد اقدام به فسخ قرارداد نمود، او برخلاف مقتضای عقدش عمل نکرده و به عقدش وفادار بوده است.

مؤید این نظر بیان زیبای شهید ثانی در تقریری است که از آیه شریفه کرده است: «مراد از امر به وفای به عقود، وفا به مقتضای عقد و التزام به لزوم یا جوازی است که شرع مقدس بر آن مترتب نموده است. بنابراین کسی که عقد جایزی را که روایات صحیحیه بسیاری بر جوازش دلالت دارند، فسخ کند، او در واقع به حق لازم شرعی آن عقد وفا نموده است.»<sup>۱</sup> (عاملی، ۱۴۱۳: ۶ / ۳۷)

بنابراین کسی که به وسیله عقدی متعهد می‌شود، هم به تعهد کمی و هم به تعهد کیفی عقد متعهد می‌شود و آیه «أوفوا بالعقود» می‌فرماید عمل به هر دو تعهد واجب است. بنابراین قبل از این که طرفین عقدی ببندند، باید از مقتضای کمی و کیفی آن آگاه باشند و اگر در مواردی، مقتضای کیفی عقد معلوم نیست، به وسیله اصل لزوم (اگر پذیرفته شود) تکلیف عقدش معلوم گردد و آن‌گاه آیه شریفه به عنوان یک ضمانت اجرایی شرعی، آن را در بر می‌گیرد.

با این توضیحات، شمول آیه شریفه بر عقود لازم و جایز نیز مورد تأیید است. بنابراین آیه شریفه بر اصل لزوم دلالت ندارد و برای اثبات اصل لزوم به عنوان اصلی که اکثر اندیشمندان بدان معتقدند، بایستی به سراغ ادله دیگر رفت.

۱. فالأمر بالوفاء بالعقود المراد منه الوفاء بما تقتضيه و الالتزام بما يترتب عليه شرعا من لزوم و جواز، فمن فسخ بالعقد الجائز الذي قد دلت الأخبار الصحيحة الكثيرة على جوازه كان قد وفى العقد حقه اللازم له شرعا».

### نتیجه‌گیری

آنچه می‌توان در جمع‌بندی این پنج بخش بیان نمود، این است که عقد در واقع قراری است که عهدی در ضمن دارد و شاید به همین دلیل است که مفسران و فقها گفته‌اند: «العقود یعنی العهود». در تبیین رابطه عقد و عهد گفته شد که در امور اعتباری، رابطه آن‌ها تساوی است.

در بخش دوم، برداشت و تقریرات مفسران و فقها از مفاد و مدلول آیه بیان شد. در بخش سوم، شمول آیه بر عقود جدید پذیرفته شد. در بخش چهارم، شمول آیه بر عقود مشکوک پذیرفته شد. در بخش پنجم، شمول آیه شریفه بر عقود لازم و جایز مورد پذیرش قرار گرفت.

حاصل این است که به نظر نویسندگان مقاله، تقریر دوم درباره مفاد آیه شریفه، تقریر درستی است که علامه حلی داشته و برخی دیگر (کاشف‌الغطاء، ۱۴۲۲: ۱۳۱) نیز این تقریر را تأیید کرده‌اند. همچنین شمول آیه شریفه بر عقود مستحدثه، مشکوک، لازم و جایز پذیرفته شد. بنابراین نتیجه تقریر دوم به همراه پذیرش عموم و شمول آیه شریفه بر عقود لازم و جایز، ایجاب می‌کند که آیه شریفه دلالت بر اصل لزوم ندارد و باید از راه‌های دیگری به دنبال اثبات اصل لزوم بود.

پژوهشی نو در دلالت آیه «أوفوا بالعقود» بر اصل لزوم / مقدادی، همتیان و فاطمی ۲۴۳

## کتابنامه

### الف- کتب و مقالات

#### الف-۱: فارسی

قرآن کریم.

ابن فارس، احمد (۱۴۰۴ ق)، معجم المقائیس اللّغه، چاپ اول، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.

ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۴)، لسان العرب، ۱۵ جلد، چاپ سوم، بیروت: دارالفکر للطباعة والنشر. اراکی، محمدعلی (۱۴۱۵)، البیع، چاپ اول، قم: مؤسسه در راه حق.

اردبیلی، احمد بن محمد (بی تا)، زیادة البیان فی أحكام القرآن، تهران: المكتبة الجعفریة لإحياء الآثار الجعفریة. اصفهانی، محمدحسین (۱۴۱۸)، حاشیة کتاب المکاسب ۵ جلد، چاپ اول، قم: أنوار الهدی.

انصاری، مرتضی بن محمد امین (۱۳۸۳)، مطارح الانظار (چاپ جدید)، چاپ اول، قم: مجمع الفکر الاسلامی. انصاری، مرتضی بن محمد امین (۱۴۱۵)، کتاب المکاسب ۶ جلد، چاپ اول، قم: کنگره جهانی

بزرگداشت شیخ اعظم انصاری.

بحرانی، محمد سند (۱۴۲۸)، فقه المصارف و النقود، یک جلد، چاپ اول، قم: مکتبة فک.

بحرانی، یوسف بن احمد (۱۴۰۵)، الحدائق الناضرة فی أحكام العترة الطاهرة، ۲۵ جلد، چاپ اول، قم: انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

بهبهانی، محمدباقر (۱۴۲۴)، مصابیح الظلام، ۱۱ جلد، چاپ اول، قم: مؤسسه العلامة المجدد الوحید البهبهانی. بیضاوی، عبدالله بن عمر (۱۴۱۸)، أنوار التنزیل و أسرار التأویل، چاپ اول، بیروت: دار احیاء التراث العربی.

جزائری، سید محمدجعفر (۱۴۱۶)، هدی الطالب فی شرح المکاسب، ۷ جلد، چاپ اول، قم: مؤسسه دارالکتاب. جوهری، اسماعیل بن حماد (۱۴۱۰)، الصحاح؛ تاج اللّغه و صحاح العربیة، چاپ اول، بیروت: دارالعلم للملایین.

حائری طباطبائی، سید علی بن محمد (۱۴۱۸)، ریاض المسائل فی تحقیق الاحکام بالدلائل (حدیثه)، قم: مؤسسه آل البيت (ع).

حائری، سید کاظم (۱۴۲۳)، فقه العقود، چاپ دوم، قم: مجمع اندیشه اسلامی.

حائری طباطبائی، سید محمد مجاهد (۱۲۹۶ ق)، القواعد و الفوائد و الاجتهاد و التقليد (مفاتیح الأصول)، یک جلد، چاپ اول، قم: مؤسسه آل البيت (ع).

حسینی قمی (روحانی)، سید صادق (۱۴۱۲)، فقه الصادق (ع)، ۲۶ جلد، چاپ اول، قم: دارالکتاب مدرسه امام صادق (ع).

حقی برسوی، اسماعیل بن مصطفی (بی تا)، روح البیان، چاپ اول، بیروت: دارالفکر.

حلی، ابن ادريس (۱۴۱۰)، السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، ۳ جلد، چاپ دوم، قم: انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

٢٤٤ دین و دنیاى معاصر / سال ٨ / شماره ٢ / يیای ١٥ / صص ٢٢٣-٢٤٤

حلّی، جعفر بن حسن (١٤٠٨)، شرائع الإسلام فى مسائل الحلال والحرام، چاپ دوم، قم: انتشارات اسماعیلیان.  
حلّی، جمال الدین (١٤٠٧)، المهذب البارع فى شرح المختصر النافع، چاپ اول، قم: انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

حلّی، حسن بن یوسف بن مطهر (١٤١٣)، مختلف الشیعة فى أحكام الشریعة، ٩ جلد، چاپ دوم، قم: انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

حلّی، حسن بن یوسف بن مطهر (١٤١٤)، تذکرة الفقهاء، ١٤ جلد، چاپ اول، قم: مؤسسه آل البيت (ع).  
حلّی، محمد بن حسن بن یوسف (١٣٨٧)، إیضاح الفوائد فى شرح مشکلات القواعد، ٤ جلد، چاپ اول، قم: انتشارات اسماعیلیان.

حلّی، مقداد بن عبد الله سیوری (١٤٠٤)، التتبیح الرائع لمختصر الشرائع، ٤ جلد، چاپ اول، قم: انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.

حلّی، مقداد بن عبد الله سیوری (بی تا)، کنز العرفان فى فقه القرآن، چاپ اول، قم: بی تا.  
حلّی، نجم الدین جعفر بن زهدری (١٤٢٨)، إیضاح ترددات الشرائع، ٢ جلد، چاپ دوم، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.

حمیری، نشوان بن سعید (١٤٢٠)، شمس العلوم و دواء کلام العرب من الکلام، ١٢ جلد، چاپ اول، بیروت: دارالفکر المعاصر.

خراسانی، محمد کاظم بن حسین (١٤٠٦)، حاشیة المکاسب، یک جلد، چاپ اول، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

خلخالی، سید محمد مهدی موسوی (١٤٢٧)، فقه الشیعة - کتاب الإجارة، یک جلد، چاپ اول، تهران: مرکز فرهنگى انتشارات منیر.

خمینی، سید روح الله (١٤٢١)، کتاب البیع (للإمام الخمينی)، ٥ جلد، چاپ اول، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).

خمینی، سید مصطفی (١٤١٨)، کتاب البیع، چاپ اول، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).  
خوبی، سید ابوالقاسم (بی تا)، مصباح الفقاهة (المکاسب)، ٧ جلد.

رازی، فخرالدین محمد بن عمر (١٤٢٠)، مفاتیح الغیب، چاپ سوم، بیروت: دار احیاء التراث العربی.  
راغب اصفهانی، حسین بن محمد (١٤١٢)، مفردات ألفاظ القرآن، یک جلد، چاپ اول، بیروت: دار العلم.  
راوندی، قطب الدین سعید بن عبد الله (١٤٠٥)، فقه القرآن، ٢ جلد، چاپ دوم، قم: انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.

رشتی نجفی، میرزا حبیب الله (١٣١١ ق)، کتاب الإجارة، یک جلد، چاپ اول، بی تا.  
رشتی نجفی، میرزا حبیب الله (١٤٠٧)، فقه الإمامیة، قسم الخیارات، یک جلد، چاپ اول، قم: کتاب فروشی داوری.  
زمخشری، محمود بن عمر (١٤٠٧)، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الأقاویل فى وجوه التأویل، ٤ جلد، چاپ سوم، بیروت: دارالکتاب العربی.

پژوهشی نو در دلالت آیه «أوفوا بالعقود» بر اصل لزوم / مقدادی، همتیان و فاطمی ۲۴۵

شریف مرتضی، علی بن حسین (۱۴۱۵)، الانتصار فی انفرادات الإمامية، يك جلد، چاپ اول، قم: انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

شهیدی تبریزی، میرزا فتاح (۱۳۷۵)، هدایة الطالب إلى أسرار المكاسب، ۳ جلد، چاپ اول، تبریز: چاپخانه اطلاعات.

صدر، سید محمدباقر (۱۴۲۰)، ماوراء الفقه، ۱۰ جلد، چاپ اول، بیروت: دار الأضواء للطباعة و النشر و التوزيع. طباطبائی قمی، سید تقی (۱۴۱۳)، عمدة المطالب فی التعليق على المكاسب، ۴ جلد، چاپ اول، قم: کتابفروشی محللاتی.

طباطبائی، سید محمدحسین (۱۴۱۷)، المیزان فی تفسیر القرآن، چاپ دوم، قم: انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۲)، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، چاپ سوم، تهران: انتشارات ناصر خسرو. طبری کیهاسی، ابوالحسن علی بن محمد (۱۴۰۵)، احکام القرآن، چاپ اول، بیروت: دارالکتب العلمیه.

طریحی، فخرالدین بن محمد (۱۳۷۵)، مجمع البحرین، تهران: مرتضوی. طوسی، محمد بن حسن (۱۳۸۷)، المبسوط فی فقه الإمامية، چاپ اول، تهران: المكتبة المرتضوية لإحياء الآثار الجعفرية.

طوسی، محمد بن حسن (۱۴۰۷)، الخلاف، ۶ جلد، چاپ اول، قم: انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم. طوسی، محمد بن حسن (بی تا)، التبیان فی تفسیر القرآن، چاپ اول، بیروت: دار احیاء التراث العربی. عاملی (شهید ثانی)، زین الدین بن علی (۱۴۱۰)، الروضة البهية فی شرح اللمعة الدمشقية (المحشى الكلاتر)، چاپ اول، قم: کتابفروشی داوری.

عاملی (شهید اول)، محمد بن مکی (بی تا)، القواعد و الفوائد، ۲ جلد، چاپ اول، قم: کتابفروشی مفید. عاملی (شهید ثانی)، زین الدین بن علی (۱۴۱۳)، مسالک الإفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام، چاپ اول، قم: مؤسسة المعارف الاسلامیه.

عاملی (شهید ثانی)، زین الدین بن علی (۱۴۱۶)، تمهید القواعد الأصولية و العربية، يك جلد، چاپ اول، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.

عاملی، سید جواد بن محمد (۱۴۱۹)، مفتاح الكرامة فی شرح قواعد العلامة، ۲۳ جلد، چاپ اول، قم: انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

عاملی، محمد بن علی (۱۴۱۱)، نهاية المرام فی شرح مختصر شرائع الإسلام، چاپ اول، قم: انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

علیدوست، ابوالقاسم (۱۳۹۵)، فقه و حقوق قراردادها (ادله عام قرآنی)، چاپ اول، قم: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه.

فاضل آبی، حسن بن ابی طالب (۱۴۱۷)، کشف الرموز فی شرح المختصر، قم: انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

- فضل الله، سيد محمد حسين (١٤١٩)، من وحى القرآن، ٢٥ جلد، چاپ اول، بيروت: دار الملاك.  
فيومى، احمد بن محمد (بى تا)، المصباح المنير فى غريب الشرح الكبير للرافعى، قم: منشورات دار الرضى.  
قشيري، عبد الكريم بن هوازن (٢٠٠٠م)، لطائف الاشارات، قاهره: الهيئه المصريه العامه للكتاب.  
كاظمى اسدى، فاضل جواد بن سعد (ش ١٣٦٥)، مسالك الأفهام إلى آيات الأحكام، ٤ جلد، چاپ دوم، تهران، مرتضوى،  
كركى (محقق ثانى)، على بن حسين (١٤١٤)، جامع المقاصد فى شرح القواعد، قم، مؤسسه آل البيت (ع).  
كركى (محقق ثانى)، على بن حسين، رسائل المحقق الكركى، ٣ جلد، چاپ اول، قم: كتابخانه آيت الله  
مرعشى نجفى و دفتر نشر اسلامى.  
مامقانى، محمد حسن بن ملا عبد الله (١٣١٦)، غاية الآمال فى شرح كتاب المكاسب، ٣ جلد، چاپ اول، قم:  
مجمع الذخائر الإسلاميه.  
مراغى، سيد مير عبد الفتاح بن على (١٤١٧)، العناوين الفقهيه، ٢ جلد، چاپ اول، قم: انتشارات جامعه  
مدرسين حوزه علميه قم.  
مصطفوى، سيد حسن (١٤٠٢)، التحقيق فى كلمات القرآن الكريم، ١٤ جلد، چاپ اول، تهران: مركز  
الكتاب للترجمة و النشر.  
مكارم شيرازى، ناصر (١٤٢٧)، دائرة المعارف فقه مقارن، يك جلد، چاپ اول، قم: انتشارات مدرسه  
امام على بن ابى طالب (ع).  
موسوى بجنوردى، سيد محمد (١٤٠١)، قواعد فقهيه، ٢ جلد، چاپ سوم، تهران: مؤسسه عروج.  
ميرزاى قمى، ابوالقاسم بن محمد حسن (١٤١٣)، جامع الشتات فى أجوبة السؤالات، ٤ جلد، چاپ  
اول، تهران: مؤسسه كيهان.  
ميرزاى قمى، ابوالقاسم بن محمد حسن (١٤٢٧)، رسائل، ٢ جلد، چاپ اول، قم: دفتر تبليغات اسلامى.  
نائينى، ميرزا محمد حسين (١٣٧٣ق)، منية الطالب فى حاشية المكاسب، ٢ جلد، چاپ اول، تهران:  
المكتبة المحمديه.  
نائينى، ميرزا محمد حسين (١٤١٣)، المكاسب و البيع، چاپ اول، قم: انتشارات جامعه مدرسين حوزه علميه قم.  
نجفى، محمد حسن (١٤٠٤)، جواهر الكلام فى شرح شرائع الاسلام، چاپ اول، بيروت: دار احياء التراث العربى.  
نجفى (كاشف الغطاء)، حسن بن جعفر بن خضر (١٤٢٢)، أنوار الفقاهة - كتاب المكاسب، يك جلد،  
چاپ اول، نجف: مؤسسه كاشف الغطاء.  
نراقى، مولى احمد بن محمد مهدى (١٤١٧)، عوائد الأيام فى بيان قواعد الأحكام و مهمات مسائل  
الحلال و الحرام، چاپ اول، قم: انتشارات دفتر تبليغات اسلامى حوزه علميه قم.  
واسطى زيبدى، سيد محمد مرتضى (١٤١٤)، تاج العروس من جواهر القاموس، ٢٠ جلد، چاپ اول،  
بيروت: دار الفكر للطباعة و النشر.  
همدانى، آقا رضا بن محمد هادى (١٤٢٠)، حاشية كتاب المكاسب، يك جلد، چاپ اول، قم: مؤلف.